

تبلور جامعیت فرهنگی و اندیشه‌های عارفانه حافظ، در شعر او

نجمیه کریمی^۱

چکیده

اصولاً هر هنرمند بخشی از حافظه قومی مردم روزگار خود را منعکس می‌کند؛ این حافظه جمعی متشکل از همه فراز و نشیب‌های تاریخی، روحی و اعتقادی یک ملت است و به تعبیری زنجیره ناکامی‌ها، کامیابی‌ها، عشق‌ها، حسرت‌ها آرزوها، دردها، و خلاصه، تمامی تکانه‌های روحی یک ملت، در بستر تحولات تاریخی و اجتماعی زمان می‌باشد مثلاً: فردوسی، مظهر حافظه قومی ایرانی در برهه تاریخی پیش از اسلام و حافظ، مظهر حافظه جمعی ایران در دوره اسلامی است. یعنی شعر این دو شخصیت بزرگ، انبوهی از تجلیات بیرونی و درونی روان ملت ایران را در بطن خویش آینه‌نگی کرده است، پس این دو شاعر گرانقدر، از جامعیت فرهنگی برخوردارند. حافظ غزل خیزابی و عارفانه مولانا را با غزل جویباری و عاشقانه سعدی، در هم آمیخته، چاشنی طنز را در آن ریخته و سرانجام غزل رندانه خویش را بر بلندای ادبیات غنایی ایران و جهان خوش نشانده است.

واژگان کلیدی: حافظ شیرازی، جامعیت فرهنگی، غزل، طنز.

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی کاشان

مقدمه

کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه، نقاب تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

حافظ، شاعر شوریده سر فارسی، غزل فارسی را بر چگاد بلند ادبیات غنایی جهان نشانده، صدای سخن عشق را به اوج آسمان‌ها رسانده است. دیوان حافظ حسب حال همه عشاق کام یافته و ناکامی است که از نخستین باده‌ای که در جام کردند، تاکنون پروانه وار گرد حرم معشوق گردیده‌اند. دیوان گرانسنگ حافظ به مثابه سفرنامه پُرفراز و نشیب روح عاشق است که از عالم پاک به سرزمین خاک فرود آمده است.

در بررسی عمیق ابعاد پیکره هنر عظیم حافظ، مصالح و دستمایه‌هایی وجود دارد که حاصل رنج و شکنج شاعران متقدم از رودکی تا سنایی و نظامی، مولانا و کمال وسعدی و همام و اوحدی و خواجه و سلمان می‌باشد یعنی هموارکنندگان مسیر حرکت حافظ علاوه بر این ضمن آشنایی با بلاغت اعجاز برانگیز قرآن مجید، دیوان شاعران عرب را نیز پیش چشم داشته بدین گونه جامعیت فرهنگی خویش را در غزل‌های ماندگار خود متبلور کرده است.

بر اهل نظر پوشیده نیست که این فرود از پیشگاه حضرت معشوق به مفهوم نزول و سقوط به پستی نیست زیرا حافظ در این زندگی خاکی، حتی چرخ بازیگر را به چالش می‌کشد تا با منش‌های انسانی و آزادگی جهان را به مراد خود بسازد.

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک چرخ برهم زخم آر غیر مُردم گردد

حافظ به تعبیری در غزل فارسی، انقلابی شگرف به وجود آورد به این معنی که، غزل شورانگیز و خیزابی عارفانه مولانا را با غزل جویباری عاشقانه سعدی در هم آمیخت و با چاشنی طنز آن را در خدمت بیان ناهنجاری‌های زمان و تأمل در اخلاق جامعه دوران خویش به کار گرفت در حالی که ظرف و قالب غزل جهت بیان سخنان عاشقانه و گفتگوی عاشق و معشوق ابداع شده بود، او رندانه، زاهد ریایی، محتسب متظاهر و صوفی حقه باز را به چالش کشانید.

(من) یا شخصیت شعری حافظ، نشانگر عاطفه یا (من فردی) او نیست و درد، در غزل‌های حافظ، ماهیتی انسانی دارد. یعنی من دردمند شاعر، گسترشی فرافردی و البته جمعی دارد، زیرامتگی برعاطفه و حافظه بشری است. رند در دیوان او به مفهوم ز قعر چاه بر

آمد به اوج ماه رسید می‌باشد. انسان چند روزی از پیشگاه معشوق ازلی به این غریبستان دنیا سفر کرده سرانجام روزی بدانجا باز خواهد گشت. حافظ خود را در جهان هستی، غریب می‌داند و همواره از محبوب ازلی درخواست می‌کند تا با جذبۀ خویش او را به همراهان خویش بازگرداند.

من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب
مُهِمِنَا به رفیقان خود رسانم باز
(غ ۳/۳۳۳)

نگاهی به زندگی حافظ

«خواجه شمس الدین محمدحافظ که او را لسان الغیب می‌نامند در اوایل قرن هشتم در حدود ۷۲۶ هـ ق در شیراز تولد یافت. پدرش بهاءالدین از اهالی اصفهان و مادرش ظاهراً اهل کازرون بوده است.» (حاکمی، ۱۳۶۸: ۱۰۰)

«حافظ بزرگ ترین غزل سرای قرن هشتم است، وی در اوایل قرن هشتم یعنی به سال ۷۲۶ هجری در شیراز به دنیا می‌آید و در اواخر آن قرن یعنی ۷۹۱ وفات می‌کند. در تمام مدت زندگی در شیراز می‌ماند و جز برای یکی دو مسافرت کوتاه شیراز را ترک نمی‌کند. او از همان اوان جوانی مایه‌های عمده شعر خود را به دست می‌آورد.» (همان: ۱۰۱)

مطالعه فراوان قرآن وی را به مطالعه ادبیات عربی و علوم بلاغی می‌کشاند و سپس به مطالعه فلسفه و عرفان و علوم زمان می‌پردازد، هم حافظ قرآن می‌شود و هم عالم و فیلسوف زمان. با این همه برای حافظ هیچ چیز مثل شعر و دنیای اندیشه‌های شاعرانه جاذبه و کشش ندارد او همه چیز را از دیدگاه شعر می‌نگرد. نه قیل و قال مدرسه می‌تواند او را به خود جذب کند و نه علم و فضلی که چهل سال در آن سعی کرده است.

علم و فضلی که به چل سال دلم جمع آورد
ترسم آن نرگس ترکانه به یغما ببرد
دوران شاه شجاع دوره تکفیر حافظ است نه تنها خود شاه شجاع که در بازگشت از کرمان محتسبی سخت گیر شده بود حافظ را آزار می‌داد بلکه زاهدان ریاکار و چاپلوسان و نیرنگ بازان نیز حافظ را رنجانیده با تعصب ناروا و عوام فریبی، این شاعر عاشق و لطیف طبع را پیوسته تکفیر می‌کردند تا آن حدّ که پیوسته فریاد می‌زد که ابیات زیر شاید تعریضی به عماد فقیه کرمانی باشد.

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

تبلور جامعیت فرهنگی و اندیشه‌های عارفانه حافظ، در شعر او (۱۵۲-۱۳۲) ۱۳۵

ای کبک خوش خرام کجا می‌روی بایست
غره مشو که گریه زاهد نماز کرد
شاه شجاع در ۷۸۶ مُرد و شاه منصور به جای او بر تخت پادشاهی نشست اما از آنجا که
حافظ، پیرو ناتوان شده است اما با اظهار خشنودی دولت منصوری را (حرز) جان خود می
داند که از گزند دشمنان و افراد نابکار به او پناهنده می‌شود:

بیا که رایت منصور پادشاه رسید
نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید
جمال بخت زروی ظفر، نقاب انداخت
کمال عدل به فریاد دادخواه رسید

سبک شعر حافظ

سبک شعر حافظ هرچند از لحاظ تقسیمات کلی باید از خصایص سبک عراقی برخوردار باشد، اما می‌توان سبک او را سبک خاص حافظ یا «سبک والا» خواند. در غزلیات حافظ گذشته از اشارات فراوان به آیات قرآن و احادیث نبوی و روایات و داستان‌های ملی و اساطیر ایرانی و سامی، بلاغت کلام و هنر تلفیق و ترکیب کلمات و آفرینش‌های هنری و تصویری‌های بی‌نظیر و صنایع معنوی، خاصه ایجاز و ایهام، شعر حافظ را به عالی‌ترین مرتبه خود سوق می‌دهد. انتخاب اوزان متناسب با مفهوم غزل، نمودار ذوق و ملکه هنر در وجود این شاعر بزرگ است. در میان غزلیات حافظ هرگز با وزنی خشن و سنگین و نامتناسب برخورد نمی‌کنیم. غالباً وزن‌ها نرم است و متناسب و میان آن با معنی و محتوا تناسب کامل وجود دارد». (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۱۰۹)

روح بزرگ حافظ و فکر عالی او از ذوق عرفانی سرشار بود و آنچه را که پیشینیان وی چون سنایی و عطار و مولوی و سعدی گفته بودند حافظ به کمال رسانید.

«در واقع حافظ با قریحه عالی و روح لطیف و طبع گویا و فکر دقیق و ذوق عارفانه و عرفان عاشقانه طرح سخن را طوری ریخت و اقسام عبارات و معانی را بهم آمیخت که در غزل عرفانی سبکی مستقل و طرزی خاص بوجود آورد». (رضازاده شفق، ۱۳۶۹: ۳۱۳)

حافظ در این سفر به نمایندگی از سوی همه عاشقان راستین، بر آنست تا آرمانشهری بنیاد نهد که پیر مغان به عنوان نماد انسان کامل فرمانروای آن باشد و در می‌کده عشق یک دو پیمانانه از دست پر برکت پیر بنوشد و از راز سرپسته عشق ازلی بگوید:

گفتی ز سر عهد ازل یک سخن بگوی
آنکه بگویمت که دو پیمانانه سرکشم

(غ ۲/۳۳۸)

هنجار شکنی‌های حافظ از نوع هنجارگریزی‌های رایج در شعر شاعران بی‌نام و بانام نیست بلکه او از پریشانی زلف یار، آرامش می‌جوید.
در خلاف آمدِ عادت بطلب کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می‌نوشت طایر فکرش به دام اشتیاق افتاده بود
(غ ۳۱۹/۵)

وجوه برتری و عظمت حافظ

۱- اسطوره سازی. ۲- رند و رندی. ۳- فضل و فرهنگ و مقام علمی. ۴- عرفان و اخلاق. ۵- اندیشه‌ورزی و فلسفه‌دانی. ۶- مصلح اجتماعی. ۷- سخنوری و صنعتگری. ۸- انقلاب در غزل. ۹- موسیقی. ۱۰- تأویل پذیری غزل. ۱۱- طنز و طربناکی. ۱۲- مضمون گرایی و معنی گرایی.» (خرمشاهی، ۱۳۷۲: ۲۴)

حضور در کجای تاریخ و کجای جغرافیای شعر؟

بشوی اوراق اگر هم‌درس مائی که علم عشق در دفتر نباشد
«بی‌شک بدون توجه به جایگاه و پایگاه (تاریخی- جغرافیایی) شاعر، نمی‌توان چشم‌اندازی روشن از جمالشناسی شعر او به دست آورد. در اینجا منظور از موقعیت تاریخی و جغرافیایی شاعر، تحلیل مرسوم و پشتوانه‌های تاریخی و جغرافیایی انبوهی که هر شاعر، خود و شعر خود را بدان اتکا بخشیده است، یعنی تجارب گرانباری که در تکوین جهان‌نگری او- خصوصاً- و در نگاه جمالشناسانه او به پدیده‌های هستی- خصوصاً- تأثیرگذار بوده است. اجزا و عناصر متشکله ژرف ساخت‌ها و روساخت‌های کلام یک شاعر از رهگذر همین تجارب پشت سر ظهور می‌یابد و سایه خود را در یک دوره فکری بر حیطه سنت‌های ادبی روزگار می‌گستراند. در یک نگاه کلی مشهود است که اغلب وانبوه شاعران در طول تاریخ، ناخواسته یک رسالت مشترک داشته‌اند: که آن هموار کردن راه ظهور یک چهره برتر یا یک نبوغ فراگیر بوده است.

بدین معنی که این شاعران، از آنجا که خود از جامعیت فرهنگی برخوردار نبوده‌اند، نتوانسته‌اند حضوری پرتپش در تاریخ داشته باشند، لذا اسباب و زمینه‌های حضور و حیات تپشناک نوابغی چون حافظ را فراهم ساخته‌اند که از جامعیت فرهنگی بهره یافته‌اند.

تبلور جامعیت فرهنگی و اندیشه‌های عارفانه حافظ، در شعر او (۱۵۲-۱۳۲) ۱۳۷

و این همان جامعیت فرهنگی است؛ یعنی برخورداری از وسعت تماشا، تماشایی عمیق در ژرفای درونی‌ترین لایه‌های جان و جنم حیات یک ملت. شاعران برتر و نوابغ فکری همواره از این، جهان‌نگری و جان‌بینی بهره داشته‌اند.

بی‌شک در این میان راهیانی دیگر، راه را بر آنان هموار ساخته‌اند، یعنی حاصل تجارب خود را در همه حوزه‌های درونی و بیرونی، در منظر تماشای آنان گذاشته‌اند و خواسته یا ناخواسته در اختیار آنان قرار داده‌اند تا این نوابغ از افق‌های گسترده‌تری برخوردار شوند. همین وسعت دید و همین بلاغت و برتری تماشا ست که نوابغ را از دیگران متمایز می‌کند. شاعرانی که به تجارب عمیق (ازلی-ابدی)، در تبیین انسان و عشق و هستی و سرنوشت رسیده‌اند، سقف و ستون سرای تفکر و آرمان‌های ملت خویش را بر کشیده‌اند که ارتفاع و ارتقای این صحن و سرا، در گرو قامت همان تجارب و مکاشفه‌های فردی و جمعی بوده است». (تمیمی، ۱۳۸۸: ۵۸)

حافظ، تجارب اصیل پیشینیان و پیشکسوتان رادر هیأتی برتر و شکوهمندتر پیش روی مخاطبان نهاده است. ناگفته پیداست که هموارگران راه حافظ در یک مرتبه قرار نمی‌گیرند، بی‌شک مولانا و سعدی هر یک، خود از معماران شگفتی‌آفرین کاخ مذهب و مقرر نس شعر فارسی‌اند؛ که منظور نظر ما همانا تأثیر و تجلی آنان بر فضای عاطفی شعر حافظ بوده و بس.

بدیهی است نگاه حافظ به جهان هستی به حسّ شخصی در حوزه‌ای خصوصی معطوف نمانده است. بلکه به حیطة عواطف قومی و حتی نوعی و جهان شمول راه یافته است؛ و این تجارب و این عواطف، گسترشی خالصانه‌تر و مردمی‌تر و حتی انسانی‌تر دارد، که بیانگر نگاه عمیق‌تر و بنیادی‌تر حافظ به قلمرو هستی‌شناسانه آدمی است، در پیوند با خیال‌انگیزی‌های شاعرانه و ترسیم اوضاع اجتماعی سیاسی قرن هشتم فارس و ایران.

«البته اجزای این نگاه عمیق، در رهگذر تجارب تاریخی شکل یافته است و حضور آنی ندارد؛ یعنی جامعیت فرهنگی و نگاه حافظ، حاصل بهره‌گیری او از تجارب پراکنده بسیاری از شاعران است که ذوق برتر و نگاه فراگیر حافظ، به آنها سامان و کلیتی ماندگارتر بخشیده». (همان: ۵۹)

الگوی هستی‌شناسی حافظ

الگوی اساسی هستی‌شناسی در جهان حافظ، یعنی تمدن و فرهنگی که او میراث بر آن است همچون همه تمدن‌ها و فرهنگ‌های «سنتی» یک الگوی اسطوره‌ای است؛ یعنی جهانی مثالی به دست داده می‌شود که الگوی رفتار برای انسان‌اند. در میانه این اسطوره‌ها، اسطوره محوری، همان اسطوره آفرینش است که در آن رویداد ازل‌ای که سرآغاز و سرچشمه رویدادهای این جهانی است گزارش می‌شود. این اسطوره است که به رویدادهای زمینی جهت و معنا می‌بخشد.

بر این بنیاد، و رویدادهای این جهانی یا زمینی، در حقیقت، باز نمودی هستند از آن رویداد ازل‌ی یا نمودی است از حقیقت ناپایدار آن. بنابراین، همه آنچه «اینجا» و در بستر زمان گیتیانه روی می‌دهد، بنا به یک الگوی تقدیری، در رویدادهای «آنجا»، «در ازل»، پیشاپیش طرح و سرنوشت آن معین و معنا شده است. پس، درام زمینی سرگذشت روح یا جان دنباله درام آسمانی- ازل‌ی سرگذشت آن است و معنای این را در آن باید جست». (آشوری، ۱۳۷۷: ۲۸)

«من آدم بهشتی‌ام، اما در این سفر حالی اسیر عشق جوانان مهوشم

دیوان حافظ، به عنوان دفتر شعری که نمایانده‌ی هستی‌شناسی یک شاعر در یک جهان سنتی‌ست، بر بنیاد نگرش اسطوره‌ای به جهان و تأویل آن از دیدگاهی یک سنت جهانی بینی عرفانی قرار دارد، و بدین معنا یک سفرنامه‌ی روحانی‌ست که وی در آن سرگذشت خویش و آنچه را که در ماجراهای زندگانی دیده است و شنیده و از سر گذرانده، باز می‌گوید». (همان: ۳۳)

استاد دادبه در مقاله‌ای سودمند در کتاب (درباره حافظ) یکی از آفت‌های حافظ شناسی را نادیده گرفتن ایهام و طنز و دیگر لطایف شعر او می‌داند:

«شعر حافظه آمیخته با دقیقه‌ها و لطیفه‌هاست. هر تعبیر رندانه و هنرمندانه این شاعر بی‌همال، دست کم در بسیاری از موارد، روی در نکته‌ها و تعریض‌ها و طنزها دارد. حافظ در بازی دلپذیر با الفاظ بی‌همتاست. در انتخاب واژه‌ها و ترکیب‌ها و به کار گرفتن تعبیرها، دقتی وسواس‌آمیز و حیرت‌انگیز دارد. هدف او در این کار، رعایت تناسب‌های لفظی و معنوی به قصد هرچه مؤثرتر ساختن سخن خویش است. این تناسب‌ها بر خلاف صنعت

تبلور جامعیت فرهنگی و اندیشه‌های عارفانه حافظ، در شعر او (۱۵۲-۱۳۲) ۱۳۹

بازی‌های بسیاری از شاعران، به هیچ روی متکلفانه نیست بلکه هم به زیبایی سخن او افزوده و هم چنانکه هدف اصلی او بوده است.» (دادبه، ۱۳۷۰: ۳۱۰)

عدالت اجتماعی (حقوق بشر) در شعر حافظ

استاد دادبه در مقاله‌ای به مناسبت روز بزرگداشت حافظ، می‌نویسد:

«در نگاه حافظ و دیگر فرهیختگان و سخنگویان فرهنگ ایران، کلید گنج سعادت و عدالت، همانا «کم آزاری» است؛ و اگر این امر تحقق یابد عدالت، تحقق می‌یابد و با تحقق عدالت، هر کس، چنانکه باید، به حق خود می‌رسد. از حق آزادی و انتخاب باور گرفته تا حق مالکیت و سایر حقوق. به همین سبب که حافظ مصرعی بلند از استاد سخن و حکمت، سعدی، در «گلستان» وام می‌کند تا از بابت نداشتن زور مردم آزاری، خدای را سپاس گوید. بیت سعدی که خود نظریات اخلاقی خویش را بر بنیاد اصل «کم آزاری» پرداخته است، چنین است:

چگونه شکر این نعمت گزارم که زور مردم آزاری ندارم

و بیت حافظ، چنین:

دلش به ناله میازار و ختم‌کن حافظ که رستگاری جاوید در کم آزاریست

(غ ۱۰/۶۶)

تاکید حافظ در بیت «دلش به ناله میازار...» بر این معنا که هرگونه «آزردن»، حتی آزرده دل کسی با ناله و زاری، کم آزاری و مردم آزاری است و رستگاری جاوید در گرو پرهیز از هرگونه آزرده و آزار دادن است، نشان می‌دهد که دنیای آرمانی حافظ که همانا دنیای آرمانی در فرهنگ ایرانی است، دنیایی است آکنده از عدل و داد و تهی از ظلم و بیداد که در آن هر کس به حق خود می‌رسد. لازمه کم آزاری «مهرورزی» است. اساس فرهنگ ایرانی و فلسفه ایرانی، که فلسفه اشراقی و عرفانی است، عشق و مهرورزی است؛ عشق، هم بنیاد هستی است، هم ابزار معرفت و هم مادر فضایل.» (دادبه، ۱۳۷۰: ۱۱)

با مهرورزی و عشق می‌توان به معرفت و به کمال رسید. کسی که عاشقی کند و مهر بورزد و به دیگران به چشم مهر بنگرد، مردم آزار نیست، «کم آزار» است؛ او نسبت به خود و نسبت به دیگران، مهربانانه و مهرورزانه رفتار می‌کند و به فضایی دست می‌یابد که لازمه سعادت فرد و جامعه است، فضایی که لازمه تحقق پیام‌های انسانی است که در تمام

بیانیه های انسانی در طول تاریخ و از جمله در «اعلامیه حقوق بشر» آمده است. به این ترتیب «جنگ هفتاد و دو ملت» که به گفته حافظ حاصل ندیدن حقیقت و نتیجه کج اندیشی است، پایان می گیرد و آیین مهر و مذهب عشق بر روابط مردم سایه می افکند چرا که؛

آنجا که کار صومعه را جلوه می دهند ناقوس دیر راهب و نام صلیب هست
در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست هر جا که هست پرتو روی حبیب هست
در چنین حال و هوایی است که ارزش هایی چون نوعدوستی و تساهل و تسامح و مدارا
و ... حاکمیت می یابند؛ ارزش هایی که جای جای در سخن حافظ شاهد آن توانیم بود،
مثل :

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد
و اکثر ابیات این غزل، یا مثل :

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون نیکی به جای یاران فرصت شمار ، یارا!
ای صاحب کرامت شکرانه سلامت روزی تفقّدی کن درویش بینوا را
آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا

و همانندان آنها که سراسر «دیوان حافظ» را آکنده است. ممکن است بگویید اینها در عالم نظر است، تا چه حد رنگ عملی می یابد و متحقق می شود؟ این پرسش در واقع، بیان دیگری است از دومین و در واقع سومین پرسش شما...

- در فرهنگ و ادبیات ایران همواره مفاهیم انسانی برجسته بوده و نگاهی به شعرهای روزگار قدیم به خوبی گویای این حقیقت است ؛ اما نگاهی به آنچه در جامعه می گذرد و آمارهایی که از بی اخلاقی ها، بدرفتاری ها، خشونت ها و... منتشر می شود، حکایت دیگری دارد. چگونه است که این مفاهیم ارزشمند در زندگی ما جاری نشده اند ، چرا همین یک مصراع «با دوستان مروت با دشمنان مدارا» هنوز در جامعه ما و در زندگی های شخصی ما جایی ندارد؟ بی گمان بارها این شعار مقدس را که در قالب یک بیت بیان شده است، شنیده اید. این شعار را :

اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست
(همان)

اندیشه‌های عرفانی حافظ

انسان در نخستین مرحله از سلوک از تمام جمود و سکون ناشی از عقاید تقلیدی و موروثی به مقام شک و نقد وارد می‌شود در نتیجه باورهای پیشین خود را با تردید می‌نگرد و اندک‌اندک حرمت‌زدایی می‌کند و در برابر راز هستی، عمیقاً به معرفت و درک حقیقت نیازمند می‌شود و به این نکته لطیف می‌رسد که:

چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست
«انسان در سرگشتگی‌های خود در برابر اسرار هستی ابتدا به امکان حل این مشکل
می‌اندیشد که آیا کسی از این راز سر به مهر پرده برداشته است؟ قطعاً پیچیدگی اسرار
آفرینش و ناتوانی ادراک بشر و هیبت مشکل هستی حافظ را وادار به سکوت می‌کند.
حافظ اسرار الهی کس نمی‌داند خموش از که می‌پرسی که دور روزگاران راجه‌شد؟
بی خبری انسان از اسرار هستی و سرنوشت خود، همواره برای او مایه بسی درد و دریغ
بوده است.

عیان نشد که چرا آدم کجا بودم دریغ و درد که غافل ز کار خویشتم
(یثربی، ۱۳۷۴: ۳۵)

آموزه‌های عرفانی

عرفان، نگرشی هنرمندانه به جهان هستی و عبادت عاشقانه خدا به عنوان معشوق است. عرفان هم مانند هر دانش دیگر دارای رمز و راز و اصطلاحاتی است که عامه مردم با آنها آشنایی ندارند و عارف، تمثیل را به عنوان پل ارتباطی میان عارف و عامی به کار می‌گیرد تا برای درک آن رموز به توده بی‌سواد یا کم‌سواد کمک کند:

اصطلاحاتی است مر ابدال را که خبر نبود از آن غفال را
عرفا، سیر سالک را در هفت مقام می‌دانند که بعد از مقام اول، هر مقامی نتیجه مقام قبلی است این مقامات ورزش اخلاقی و تمرین سلوک یا پله‌های ترقی نوسفران است. تا: پله پله به دیدار محبوب بشتابند.

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت کانکه شد کشته او نیک سرانجام افتاد

حافظ و مقامات عرفانی

۱- توبه

چون پیاله دلم از توبه که کردم بشکست همچو لاله جگرم بی می و خمخانه بسوخت

۲- وَرَع

من از ورع می و مطرب ندیدمی زین پیش هوای مُغَبَّجگانم در این و آن انداخت

۳- زهد

زهد رندان نوآموخته راهی به دهیست من که بدنام جهانم چه صلاح اندیشم؟

۴- فقر

گر چه، گرد آلودِ فقرم شرم باد از همتم گر به آب چشمه خورشید، دامن تر کنم

۵- صبر

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود و لیک به خون جگر شود

۶- توکُّل

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافرست راهرو گر صد هنر دارد توکُّل بایدش

۷- رضا

من و مقام رضا بعد از این و شکر رقیب که دل به درد تو خو کرد و ترکِ درمان گفت
رضا به قضای الهی، ثمرهٔ محبت کامل سالک، نسبت به خداست و این یعنی قلب بنده،
تحت فرمان خدا قرار گیرد، به قول عارف صمدانی باباطاهر همدانی :

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد

مقام انسان

انسان در تمامی هستی، واسطهٔ فیض و رحمت الهی به همهٔ پدیده‌های جهان است زیرا
امانتدار عشق الهی است و این مقام حتی در خور فرشتگان نیست، انسان از عشق الهی
سرمرست و شیدا شده است. حافظ همواره آرزو دارد که چون پرنده ای به آسمان وصال
پرواز کند.

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعهٔ کار به نام من دیوانه زدند

(غ ۳/۱۸۴)

تبلور جامعیت فرهنگی و اندیشه‌های عارفانه حافظ، در شعر او (۱۵۲-۱۳۲) ۱۴۳

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق؟ که در این دامگه حادثه، چون افتادم

(غ ۲/۳۱۷)

عشق هنر اصلی انسان

از آن جا که حُسن الهی و جمال سَرمَدی، موجب پیدایش عشق می‌گردد پس عشق ورزیدن برترین هنر انسان است. انسان به واسطهٔ عشق از فرشتگان فراتر می‌رود و بدون عشق تبدیل به موجودی بی‌کاره و بی‌حاصل می‌شود:

- در ازل پرتو حَسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

(غ ۱/۱۵۲)

- عاشق و رند و نظربازم و می‌گویم فاش تا بدانی که به چندین هنر آراسته‌ام

(غ ۲/۳۱۱)

- روندگان طریقت به نیم جو نخرند قباى اطلس آن کس که از هنر عاریست

(غ ۲/۳۱۱)

- طفیل هستی عشق اند آدمی و پری اراداتی بنما تا سعادتى ببری

(غ ۲/۳۵۸)

بکوش خواجه و از عشق بی نصیب مباش که بنده را نخرد کس به عیب بی هنری

(غ ۲/۴۲۵)

هنر از منظر حافظ مجموعه‌ای از فکر و فرهنگ است که جامعیت فرهنگی او را فراهم آورده و سرآمد همگان کرده است.

عاشق و رند و نظربازم و می‌گویم فاش تا بدانی که به چندین هنر، آراسته‌ام

(غ ۲/۳۱۱)

اهلیت عاشق

چنان که عنایت معشوق در توفیق سالک موثر است، اهلیت سالک، نیز در شمول عنایت حق تاثیر دارد، و میزان بهره مندی سالک از فیض حق، متناسب با استعداد و اهلیت اوست.

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند

(غ ۲/۱۷۷)

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
کلاهداری و آیین سروری داند
(غ ۱/۱۷۷)

هزار نکته باریک تر ز مو این جاست
نه هر که سر بتراشد قلندری داند
(غ ۷/۱۷۷)

پایداری در عشق

راز مشکلات عشق آن است که آزمونی باشد از جوهر و توان عاشق و بر این اساس است
که عشق از اول سرکش و خونیست تا بیرونیان را که شایسته این کار نیستند، فراری سازد:
سال‌ها دفتر ما در گرو صهبا بود رونق می‌کده از درس و دعای ما بود
(غ ۱/۲۰۳)

نه هر درخت تحمل کند جفای خزان
غلام همّت سرّوم که این قدم دارد
(غ ۳/۱۱۹)

بنابراین، عاشقی که به حق شایسته این عنوان باشد، در برابر مشکلات عشق پایداری
می‌کند. استقامت و وفاداری، از اصول و ارکان مذهب عشق است:

- من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می زاهدان معذور داریدم که اینم مذهب است
(غ ۶/۳۱)

لطف معشوق

گاه عارف در کمال نومیدی دچار قبض می شود اما لطیفه نهانی لطف، او را به شادمانی
رهنمون می شود و رحمت و عنایت الهی وی را امیدوار می کند.

- سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی
(غ ۱/۴۴۰)

- ناامیدم مکن از سابقه لطف ازل تو چه دانی که پس پرده، که خوبست و که زشت
(غ ۵/۸۰)

سرّ قدر (جبر)

جهان هستی از یک نظام ثابت برخوردار است که جایگاه هر پدیده در آن نظام از پیش
تعیین شده است انسان در این نظام لایتغیر که مظهری از اسماء و صفات الهی است، با قهر

تبلور جامعیت فرهنگی و اندیشه‌های عارفانه حافظ، در شعر او (۱۵۲-۱۳۲) ۱۴۵

و لطف مواجه می‌شود و این نکته در دیوان حافظ بسامدی بالا دارد و این همان رازی است که نباید آشکار گردد.

ساقیا! جام می‌ام ده که نگارنده غیب نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد (غ/۱۴۰)

هان! مشو نومید چون واقف نیی از سرّ غیب باشد اندر پرده بازی‌های پنهان غم مخور (غ/۲۵۵)

نفی اختیار

گاه عارف به صراحت بیان می‌کند که بنا بر سرّ قدر، انسان هیچ اختیاری از خود ندارد در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را (غ/۷)

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم (غ/۳۸۰)

قسمت حوالتم به خرابات می کند هر چند کاین چنین شدم و آنچنان شدم (غ/۳۲۱)

تسلیم و رضا

حال که انسان مخصوصاً عاشق، در نظام کلی از پیش تعیین شده اختیاری ندارد چاره ای هم جز تسلیم نخواهد داشت.

جدا شد یارشیرینت کنون تنهانشین ای شمع! که حکم آسمان این است اگرسازی وگرسوزی (غ/۴۵۴)

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند گر اندکی نه به وفق رضاست خرده مگیر (غ/۲۵۶)

نصیبۀ ازلی

انسان در این جهان به نسبت استعداد ازلی خود از فیض الهی بهره مند می‌گردد و این جریان از ازل آغاز شده تا ابد ادامه دارد:

کنون به آب می لعل خرّقه می شویم نصیبۀ ازل از خود نمی توان انداخت (غ/۱۶)

آن نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر کاین سابقه پیشین تا روز پسین باشد
(غ ۷/۱۶۱)

این استعداد در سنت های ادبی به بخت و طالع تعبیر شده است که گاه، نامساعد
می نماید.

آیین تقوا ما، نیز دانیم لیکن چه چاره با بخت گمراه؟
(غ ۲/۴۱۸)

اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست
(غ ۴/۲۳)

طالع اگر مدد دهد دامنش آورم به کف گر بکشد زهی طرب و بر بکشد زهی شرف
(غ ۱/۲۹۶)

عفو الهی

گناه و نیاز بنده گان زمینه ظهور فیض الهی را فراهم می کند. سالک باید بداند که این
قصور و قصر تنها تاکیدی بر عفو و رحمت الهی است که بزرگداشت گناه

لطف خدا بیشتر از جرم ماست نکته سر بسته چه دانی؟ خموش!
(غ ۵/۲۸۴)

دوشم نوید داد عنایت که حافظا باز آ که من به عفو گناهت ضمان شدم
(غ ۱۰/۳۲۱)

دارم امید عاطفی از جناب دوست کردم جنایتی و امیدم به عفو اوست
(غ ۱/۵۹)

نظر:

یکی از کلیدی ترین اصطلاحات عرفانی است و در دیوان حافظ جایگاهی والا دارد علما
و فلاسفه، حواس پنجگانه را وسیله آگاهی می دانند و از این حواس بیشترین نقش بر عهده
حس بینایی است، عامه مردم سخن ارسطو را در خصوص موقعیت حساس چشم به عنوان
ضرب المثل پذیرفته اند که «شنیدن کی بود مانند دیدن».

در عرفان اسلامی هدف نهایی سلوک، «دیدار» است آنگاه که نظر به جهان ظاهری
معطوف می گردد مقدمه ای است برای معرفت شهودی. احمد غزالی در سوانح می گوید:

تبلور جامعیت فرهنگی و اندیشه‌های عارفانه حافظ، در شعر او (۱۵۲-۱۳۲) ۱۴۷

اصل هم عاشقی ز دیدار افتد چون دیده بدید وانگهی کار افتد

حافظ هم مانند بیشتر عرفا بر این باور است که عشق از راه نظر پدید می‌آید.

از راه نظر مرغ دل‌م گشت هواگیر ای دیده! نگه کن که به دام که در افتاد
(غ ۲/۱۱۰)

در نظر بازی ما بی خبران حیرانند من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند
(غ ۱/۱۹۳)

حافظ در این نظربازی و دیدار، تمامی هدف آفرینش را در این بیت بیان کرده است:

مُرَادِ دل ز تماشای باغ عالم چیست؟ به دست مردم چشم از رخ تو گل چیدن
(غ ۴/۳۹۳)

رند و رندی

رند، از بر ساخته‌های اساطیری حافظ است، مثل پیرمغان، دیر مغان و جام جم. حافظ در ساختن این رند انگیزه‌ها و الگوهای متعددی داشته است. از یک سو انسان کامل را از عرفان می‌گیرد، و از سوی دیگر رند را به معنای قدیمی‌اش که شخص لالابالی، آسمان جُل و در عین حال آزاده و گردنکش است که در برابر ارزش‌های تحمیلی و دروغین طغیان می‌کند. در یک کلام حافظ در جامه رند و رندی شخصیتی می‌سازد که پادزهر تکلف، تظاهر و ریا است و سراسر امیدوار و پاکباز و عشق‌اندیش و جسور می‌باشد در یک جا رندی را برابر با عشق معرفی می‌کند:

زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است عشق کاریست که موقوف هدایت باشد

(غ ۴/۱۵۸)

در جایی دیگر فرار زاهد از رندی را، همانند فرار دیو از قرآن خوانان می‌پندارد. رند در عین حال شخصیت طنزآمیزی هم هست. ولی چندان ژرف و شگرف است که در بادی نظر طنزآمیز بودنش محسوس نمی‌گردد

- چون حُسنِ عاقبت نه به رندی و زاهدیست ... آن به کار خود به عنایت رها کند

(غ ۴/۱۹۶)

نظر به این که دیوان حافظ در واقع سفرنامه روح، از عالم قدسی به سرزمین مادی و خاکی است.

طنز:

استادی حافظ در غزل است، غزل عارفانه در آثار حافظ به اوج زیبایی و دلنشینی خود می‌رسد، ملاحه، بلاغت و فصاحت در کنار سادگی ویژه اشعار حافظ از او شاعری ساخته است که تقلید از شعرهای سترگش را تقریباً غیرممکن کرده است. حافظ به ظاهر پرستان حمله می‌کند و ریاکاران و زاهدان و صوفیان را از دم تیغ تند و تیز مضامین کنایه‌آمیزش می‌گذراند و تمامی کسانی را که در جامعه به هنجار رفتار نمی‌کنند، توبیخ می‌کند.

در اشعار حافظ هجو به معنای خاص آن دیده نمی‌شود، اما طنز به جامع‌ترین و جذاب‌ترین صورت خود در آنها جلوه‌گراست. حافظ در نکوهش ریاکاران و زهدفروشان دُر افشانی‌هایی کرده است که ابیاتی از آنها را ذکر می‌کنیم:

- باده نوشی که در او روی و ریایی نبود بهتر از زهدفروشی که در او روی و ریاست

اغتنام فرصت

یکی از تفکرات بدیعی حافظ «دم غنیمت شمردن است» یعنی رازی که از شدت وضوح پنهان مانده است. دوران عمر بشر، سال، ماه، شب، روز، ساعت، دقیقه و بالاخره دم با شتاب می‌گذرد و انسان هر دم به مرگ نزدیک می‌گردد. می‌توان گفت رگه‌هایی از تیره فکر خیمایی (خوشباشی) در ذهن و زبان حافظ تبلور یافته است:

- وقت را غنیمت دان، آن قدر که بتوانی حاصل از حیات ای جان یک‌دم است تادانی

- بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

(نامنی، ۱۳۷۸: ۵۳)

تأویل پذیری شعر حافظ

هنر اصیل آن است که چون منشوری از هر جهت نور را بتاباند و تالو داشته باشد دیوان حافظ که از دوران او تا دوران اخیر آن را «لسان الغیب» می‌نامیدند چنین ویژگی را در خود دارد بدین معنی که هر خواننده با توجه به پایگاه اجتماعی و جایگاه علمی و برداشت‌های هنری خویش شعر حافظ را تفسیر می‌کند و خود را با او همسو می‌داند در دوران اخیر نام دیوان (لسان الغیب) به خود حافظ انتقال یافته است.

«شعر حافظ آینه دار طلعت و طبیعت یک ملت است، زندگی نامه جمعی یک قوم است همین است که عاشق و غریب و اسیر و آرزومند و مشتاق و ترسا و مؤمن و آزاداندیش عارف

تبلور جامعیت فرهنگی و اندیشه‌های عارفانه حافظ، در شعر او (۱۵۲-۱۳۲) ۱۴۹

و عامی و مست و هوشیار همگی نقش خویش را در آینه صافی شعر او می‌بینند». (خرمشاهی، ۱۳۷۱: ۱۰)

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد
آن همه ناز و تنعم که خزان می فرمود عاقبت در قدم باد بهار آخر شد
آن پریشانی شب های دراز و غم دل همه در سایه گیسوی نگار آخر شد

(همان: ۶۳۷)

این غزل بهارانه که با واژگان لطیف و مضمون های زیبا، برای خوانندگان مخصوصاً عشاقی که با خلوص نیت آینده خویش را از لسان الغیب استفسار می‌کنند افق‌های روشن و امید وصال را می‌بینند اما به احتمال قوی و به قول مرحوم غنی، این غزل رنگ سیاسی و اجتماعی دارد و همه تیرگی و ناهنجاری در مصراع‌های اول به آخر رسیدن دوران سیاه حکومت امیر پیرحسین دلالت دارد و مصراع‌های دوم بیانگر پیروزی شاه شیخ ابواسحاق را روایت می‌کند که در غزلی دیگر در مرگ این پادشاه دادگستر و این نگار شاعرپرور گفته است.

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

(غ ۸/۲۰۷)

لفظ و معنی در شعر حافظ:

برخی شاعران مانند انوری، خاقانی، کمال الدین اسماعیل لفظ گرا و بسیاری مانند ناصر خسرو، عطار و مولوی معنی گرا می‌باشند. اما حافظ فراتر از این هم مضمون گرا و هم معنی آفرین است یعنی علاوه بر خیال انگیزی‌های شاعرانه، فکر و فرهنگ و اخلاق سیاست و اجتماع تاریخ را هم در غزل بیان می‌کند.

— من از ورع می و مطرب‌ندیدمی هوای مغبچگانم در این و آن انداخت
زای— — — — — نپیش شیخ صنعان خرجه رهن خانه خمار
— گر مرید راه عشقی، فکر بدنامی مکن داشت

«عظمت هنری حافظ این است که در عین سخنوری و رعایت لفظ جانب معنی را فرو نگذاشته بلکه مقدم داشته است همین است که فرزاندگی های او از درون شعر زلالش می‌درخشد و حکمت و عبرت می آموزد ظرایف مضمون پردازانه حافظ، ذوق زیباشناختی را

ارضاء می کند و آنچه در شعر او ماندگار است جهان فکری و فکر جهانی اوست». (خرم‌شاهی: ۳۹)

عشق و شباب و رندی مجموعه مراد است چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد (غ ۸/۱۵۴)

حُسن ختام این مقاله یکی از غزل‌های بی نظیر حافظ که گویای این مضمون است به مخاطبان اهل ذوق تقدیم می‌گردد. تا که قبول افتد و در نظر آید ...

من دوستدار روی خوش و موی دلکشَم گفتی ز سِرِّ عهد ازل یک سخن بگو من آدم بهشتیم اما در این سفر در عاشقی گزیر نباشد ز ساز و سوز شیراز، معدن لب لعل است و کان حُسن از بس که چشم مست در این شهر دیده‌ام شهریست پرکرشمه حوران ز شش جهت بخت ار مـدد دهمـد که کشم رخت، سوی دوست حافظ! عروس طبع مرا جلوه آرزوست	مدهوش چشم مست و می صاف بی غشَم آن گه بگویمت که دو پیمانہ در کشم حالی اسیر عشق جوانان مَه و شَم استاده ام چو شمع، مترسان ز آتشم من جوهری مفلسم، ایرا مشوشم حقاً که می نمی خورم اکنون و سرخوشم چیزیم نیست، ورنه خریدار هر ششم گیسوی حور، گرد فشاند ز مفرشم آینه ای ندارم، از آن آه می کشم
---	---

نتیجه‌گیری:

دیوان گرانسنگ حافظ به مثابه سفرنامه پُرفراز و نشیب روح عاشق از عالم پاک به سرزمین خاک است، بر اهل نظر پوشیده نیست که این فرود از پیشگاه حضرت معشوق به مفهوم نزول نیست زیرا حافظ در این زندگی خاکی حتی چرخ بازیگر را به چالش می‌کشد تا جهان را به مراد خود بسازد. آنگاه با گشت و گذاری عاشقانه در جهان هستی، سرانجام به جانب معشوق بازگردد.

حافظ نظریه عرفانی «انسان کامل» را از عرفان پیش از خود گرفت و آن را با همان طبع آفرینشگر اسطوره ساز خود بر رند بی‌سرو سامان اطلاق کرد و رندان تشنه لب را «ولی» نامید:

رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت

به روایت حافظ، رند، انسان برتر یا انسان کامل، بلکه از اولیاء الله است. هنر از منظر حافظ مجموعه‌ای از فکر و فرهنگ است که جامعیت فرهنگی او را فراهم آورده و سرآمد همگان کرده است. جهان هستی از یک نظام ثابت برخوردار است که جایگاه هر پدیده در آن نظام از پیش تعیین شده است انسان در این نظام لایتغیر که مظهری از اسماء و صفات الهی است، با قهر و لطف مواجه می‌شود و این نکته در دیوان حافظ بسامدی بالا دارد و این همان رازی است که نباید آشکار گردد. یکی از کلیدی‌ترین اصطلاحات عرفانی است و در دیوان حافظ جایگاهی والا دارد علما و فلاسفه، حواس پنجگانه را وسیله آگاهی می‌دانند و از این حواس بیشترین نقش بر عهده حس بینایی است، عامه مردم سخن ارسطو را در خصوص موقعیت حساس چشم به عنوان ضرب‌المثل پذیرفته‌اند که «شنیدن کی بود مانند دیدن».

حافظ در جامعه رند و رندی شخصیتی می‌سازد که پادزهر تکلف، تظاهر و ریا است و سراسر امیدوار و پاکباز و عشق‌اندیش و جسور می‌باشد در یک جا رندی را برابر با عشق معرفی می‌کند. یکی از تفکرات بدیعی حافظ «دم غنیمت شمردن است» یعنی رازی که از شدت وضوح پنهان مانده است.

دوران عمر بشر، سال، ماه، شب، روز، ساعت، دقیقه و بالاخره دم با شتاب می‌گذرد و انسان هر دم به مرگ نزدیک می‌گردد.

می‌توان گفت رگه‌هایی از تیره فکر ختّامی (خوشباشی) در ذهن و زبان حافظ تبلور یافته است. حافظ فراتر از لفظ و معنی هم مضمون گرا و هم معنی آفرین است یعنی علاوه بر خیال‌انگیزی‌های شاعرانه، فکر و فرهنگ و اخلاق سیاست و اجتماع تاریخ را هم در غزل بیان می‌کند. فرزاندگی‌های حافظ از درون شعر زلالش می‌درخشد و حکمت و عبرت می‌آموزد ظرایف مضمون پردازانه حافظ، ذوق زیباشناختی را ارضاء می‌کند و آنچه در شعر او ماندگار است جهان فکری و فکر جهانی اوست.

کتاب نامه

- تمیمی تواندشتی، غلامرضا. ۱۳۸۸. **آیین و لیلی**. انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی بروجرد.
- حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد. ۱۳۶۹. **دیوان** به اهتمام محمدقزوینی و قاسم غنی. تهران: انتشارات زوآر.
- حاکمی والا، اسماعیل. ۱۳۶۸. **تاریخ ادبیات ایران**. تهران: شرکت چاپ و نشر ایران.
- خرمشاهی، بهاءالدین. ۱۳۷۱. **حافظ نامه**. تهران: انتشارات سروش.
- رضازاده شفق، صادق. ۱۳۶۹. **تاریخ ادبیات ایران**. تهران: انتشارات آرمان.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۷۱. **سیری در شعر فارسی**. تهران: انتشارات علمی.
- _____، _____، ۱۳۶۹. **از کوچه رندان**. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- نامنی، محمود. ۱۳۷۸. **فرهنگ ناب حافظ**. تهران: انتشارات ایدون.
- یثربی، یحیی. ۱۳۷۴. **آب طربناک**. تهران: انتشارات فکر روز.
- دادبه، اصغر، ۱۳۷۰. "شرحی بر حافظ، پیراسته از لطافتها، درباره حافظ" برگزیده **مقاله های نشر دانش**. تهران: نشر دانشگاهی. ش ۲۵۱ ص ۳۱۰.
- دادبه، اصغر. ۱۳۹۳. "تجلی". **مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی**. تهران.